

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

داکتر محمد قراگزلو
۰۵ جنوری ۲۰۱۸

شکوه خیزش مردم بی لبخند!

و یک نکته پیرامون شعارهای ارتجاعی



اول. زمانی برای جفت کردن کفش اصلاح طلبان!

مستقل و مستغنی از هرگونه آمار تفصیلی آن چه در خیابان ها می گذرد به تمامی خیزش مردم فرودستی است که از سیاست های نئولیبرالی حاکمیت به ستوه آمده اند و نکته پیداست که اکثریت مطلق آنان را ارتش ذخیره بیکاران ، کارگران اخراجی و بیکار شده (تعدیل شده!!) و گرسنگان شهری تشکیل می دهند. بنا بر مشاهدات فوری و میدانی نگارنده، به ندرت می توان افراد میان سال به بالا را در میان معترضان خیابانی سراغ گرفت. از میان ۴۳ (تهران) و ۳۵ (مشهد) و ۲۹ (اصفهان) نفر معترضی که به سخت ترین شکل ممکن در خیابان با پولیس درگیر بودند و مورد سؤال نویسنده و دوستانم قرار گرفتند به ترتیب ۳۶ و ۲۸ و ۲۲ نفر بیکار مطلق و ۲۴ تا ۳۵ ساله بودند! بدون هیچ درآمدی! و جالب این که در شهرهایی مانند قهدریجان و دورود و شاهین شهر و کنگاور که رادیکالیسم جنبش تا حد یک میلیتانیسی آشکار ارتقاء یافته، متوسط نرخ بیکاری به مراتب بالاتر از سایر شهرها بوده است. مضاف به این که دست کم در ۵۹ شهر از ۸۱ شهری که در خیزش مشارکت داشته اند، در چهار ماه منجر به خیزش حداقل یک اکسیون مردم بی لبخند و یک اعتراض مشخص کارگری شکل بسته است. به این مفهوم و با وجود این سطح شگفت ناک از شکاف طبقاتی و نابرابری که طی نزدیک به چهار دهه گذشته بر کشور حاکم شده است ، این درجه از نارضایتی های خیابانی در چنین برهه ای نه فقط امری غیرمنتظره نیست بل که تا حدودی نیز توأم با تأخیر است! در سطح جهانی چنین واقعیتی که اقتصاد سیاسی نئولیبرال بر متن "توزیع ثروت رو به بالا" تسمه از گرده کارگران کشیده و منجر به چنان درجه ای بی بدیلی از نابرابری شده - که حتا صدای راه سومی ها و امثال پیکتی را نیز در آورده - چندان محتاج احتجاج نیست. اما سطح نابرابری در جامعه ما به نحو عجیبی با نابرابری در سرمایه داری های مرکز و پیرامون

مقاوت است. (فی المثل مقایسه کنید دستمزد یک میلیون تومانی کارگران را با حقوق پنجاه میلیون تومانی جناب صفدری اصلاح طلب و امثال ایشان.)

طی چهار دهه گذشته و به ویژه پس از پایان جنگ طبقه جدیدی به قدرت رسیده که پنداری طمع انباشت ثروتش تمامی ندارد. این بورژوازی که از پورشه و مازراتی تا ساعت مچی و بستنی را فقط از جنس طلائی می بلعد چنان دره عمیقی میان دو طبقه اصلی جامعه حفر کرده که شهردار سابق تهران و یکی از نمایندگان شناخته این طبقه با عبارت "۹۴ درصدی ها" از آن یاد و انتقاد می کند! شگفتا که نمایندگان شناخته شده این بورژوازی زمانی که از سوی خودی ها مذمت می شوند؛ این ثروت را حق طبیعی خود و آباء و اجداد و فرزندان شان و سهمی ناچیز از "سفره انقلاب" می دانند! رمز بالا کشیدن "اندوخته های ناچیز" مردم را در استعداد و نبوغ و خلاقیت خود جار می زنند و با مردم بی لبخند چنان تا می کنند که انگار یک عده مجرم خطرناک جنایتکار ملعون دوزخی محکوم به اعمال شاقه به عنوان برده بی مزد تحت انقیاد ایشان هستند. چرا که هرگاه این محکومان برای دریافت مزدهای بخور و نمیر هفت هشت ماه معوقه خود دست به "گله" می زنند با باتوم و شلاق و گاز اشک آور و حبس مواجه می شوند.

در کاربست "سیاست های متکی به چپاول ارزش اضافه تا ریال آخر" هر دو جناح بورژوازی حاکم همدست و همنواز هستند. یکی "حقوق نجومی" به جیب می زند آن یکی "ملک نجومی"! به عبارت کلان تر در اتخاذ سیاست های نئولیبرال کم ترین "سوءنقاهمی" میان اعضاء و مدافعان دولت های "سازندگی" و "جامعه مدنی" و "پاکدست و مهرپرور" و "تدبیر و امید و اعتدال" نیست. فقط روش های زمین زدن مردم متفاوت است. یکی شیوه تاجرپرستی می پسندد دیگری هواخواه دنگ شیائوپینگ است.

خیزش اخیر و عبور از دو جناح اصولگرا و اصلاح طلب به عنوان مهم ترین دستاورد تاکنونی آن به وضوح نشان داده است که مردم بی لبخند به تجربه دریافته اند نخبگان دو جناح حاکم در هدف مشترک استثمار مطلق نیروی کار متحد ستراتیژیک هستند. بدون کم ترین اختلاف. در نتیجه بسیار با هوده است که اصلاح طلبان خبیث ترین عناصر خود – از مهاجرانی و جلانی پور تا عباس عیدی و تاجزاده و نیوی – را به خط کرده اند تا خیزش مردم بی لبخند را به سخره بگیرند! در شرایطی که غالب سران شناخته شده اصولگرا کم و بیش خاموش هستند و بعضاً به شیوه ای دماغورژیک از اعتراض مسالمت آمیز به عنوان "حق مردم ناراضی" یاد می کنند، اصلاح طلبان برای سرکوب فوری و قاطع خیزش مردم بی تابی به خرج می دهند و پولیس را به سبب "مماشات با اغتشاش جنبش کارگری سیب زمینی خور" نکوهش می کنند! دقیقاً به همین دلیل حتا اگر نیم ساعت دیگر این خیزش متوقف شود، جفت کردن کفش اصلاح طلبان را باید یک دستاورد مهم در تاریخ مبارزات مردم ایران بعد از دوم خرداد [جوزا] ۷۶ تا کنون دانست! تنها چنین خیزشی می توانست جلانی پور را از کرسی "استاد جامعه شناس" به میز فرمانداری مهاباد الصاق و سنجاق کند! تنها چنین خیزشی می توانست عباس عیدی را از نظریه پرداز خصوصی سازی صنعت نفت به همان لومپن کیف کش موسوی خوئینی ها ارجاع دهد! این ها افشاگری های خیزش مردم بی لبخند نیست فقط! این ها رونمایی از اشکال جدید صف بندی های طبقاتی است که با هزاران مقاله و کتاب تحقق پذیر نبود.

مضاف به این که خط و نشان کشیدن روحانی برای مردم بی لبخند، اقلیت خواندن معترضان؛ تهدید به سرکوب آنان و گره زدن اعتراض مردم گرسنه بی خبر از لابی رقابت های منطقه ئی، به دولت های ارتجاعی عرب، پرده از روی سیاستمداری برداشته است که خود را خلاف رقیبان جناحی اش "نه سرهنگ، که حقوق دان" خوانده بود. گرچه این حقوق دادن در ماجرای ۱۸ تیر [سرطان] در قامت یک سرهنگ ظاهر شده بود اما صف بندی های جدید سیاسی بعد از محمود سبب شده بود که آن جناب سرهنگ در قالب این حقوق دان رخ بنماید. اینک اما او به مردم بی لبخند نهیب می

زند که شما "اقلیت اغتشاشگری" هستید که اگر خفه نشوید "گاز انبری" تان خواهیم کرد! هنوز هشت ماه از "انتخاب" دوم و ماجرای افشاکری های انبردستی او علیه رقیب نگذشته است که مردم بی لبخند در خیابان می آموزند که نباید به سرهنگ حقوق دان نامه بنویسند! حتا اگر این خیزش همین نیم ساعت پیش واپسین نفسش را کشیده باشد تف کردن به چهره بی شرم دلقکی چون ابراهیم نبوی - که کارگران تهی دست را به واسطه سیب زمینی خوردن مسخره می کند- یک دستاورد درخشان است.

و البته پاره شدن طناب پوسیده اصلاح طلبان و متحدان سوسیال دموکرات شان را باید جشن گرفت که ظرف بیست سال گذشته پاکستانیزه شدن و اخیراً عراقیزه و سوریه ئی شدن کشور را آلترناتیو شکست جناح خود جا می زند. حالا دیگر "دوران طلائی" اگر به احمدی نژاد و جلیلی و رئیسی رأی بدهید و اگر قدر ولی نعمتان اصلاح طلب خود را ندانید؛ لویاتان شما را خواهد بلعید ، سپری شده است! در شرایطی که داعش رو به اضمحلال است و در حالی که میزان مشارکت مردم ایران در گروه های تروریستی وابسته به القاعده چیزی کم تر از هیچ بوده است لولوی سوریه ئی شدن کشور طناب پوسیده ای بود که اصلاح طلبان به هنگام انتخابات اخیر از آن آویزان می شدند تا به رأی سلبی مردم چوب حراج بزنند. اینک اما بساط این شعبده بازی اصلاح طلبان از سوی مردم هو و جمع شده است.

دوم. عبور از خیزش خرده بورژواها!

در ارزیابی هر جنبشی ماهیت طبقاتی و طبقه پیش برنده آن به عنوان موتور محرکه در کنار مطالبات، شعارها، سمت گیری ها، زمینه ها، رهبران و البته بسترهای داخلی و منطقه ئی و جهانی نضج گیری آن از اهمیت ویژه ای برخوردار است. گفتم و تأکید می کنم که طبقه اصلی و عناصر اجتماعی غالباً درگیر در خیزش اخیر را جوانان بیکار و مردم زحمتکش بی لبخند شکل داده اند. مدت هاست که در تحلیل های سیاسی اقتصادی افراد و جریان های مختلف - از حکومتی ها تا اپوزیسیون - از بیکاری و نابرابری در کنار رکود تورمی و حاشیه نشینی و خشک سالی و فساد سیستماتیک به عنوان یکی از پنج بحران تهدید کننده و به زیر کشنده وضع موجود یاد می شود. هشت سال پیش و در اوج "خیزش سبز" من در مقاله ای تحت عنوان "موج سوم بحران اقتصادی، بیکار سازی" به مؤلفه بسیار مهمی اشاره کردم که مورد تأکید سایت "الف" احمد توکلی نیز قرار گرفته بود. من در آن مقاله ضمن ارزیابی سطوح مختلف بحران اقتصادی جهان - از ورشکستگی مؤسسات مالی و بانک ها و انفجار حباب های بازار بورس و افول سرمایه موهوم و بحران مسکن بر متن وام های سبب پرایم تا افزایش نرخ بیکاری در سطح جهانی و داخلی - به طور مشخص بر یک عامل معین به عنوان دینامیسم جنبش های ضد سرمایه داری یاد کرده بودم. بیکاری! مقاله که در اوج "خیزش سبز" - پانیز ۸۸ - منتشر شده بود به وضوح از پایان آن خیزش و آغاز برهه جدیدی از جنبش های اجتماعی سخن می گفت و به صراحت خاطر نشان می کرد جنبش آینده خلاف خیزش سبز سطح نزاع طبقات را از صندوق های رأی و خیابان ها به تلفیقی از خیابان - کارخانه خواهد کشید. مقاله از تفاوت طبقاتی خیزش آینده با سبزه ها صحبت می کرد و مژده می داد که خواه نا خواه عنقریب، غول (جنبش کارگران و بیکاران) بیدار خواهد شد. سایت الف نیز - که آن زمان مجهز به آمار و اطلاعات و تحلیل مرکز پژوهش های مجلس بود- از دو جنبش متفاوت در سطح طبقات دخیل در آن ها صحبت می کرد.

موج سبز در کنار اعتراض "یقه سفیدها" (بازاریان و بورژوازی ناراضی) و البته جنبش یقه آبی ها. به طور خلاصه تأمل مجدد در تک تک کلمات تحلیلی که سایت الف توکلی به شکل هشدار ارائه می داد بسیار شورانگیز است و بی تخفیف مطابق منطق تعرضی خیزش کنونی مردم بی لبخند: "تعداد فزاینده بیکاران و نیمه بیکاران به گونه ای محتوم

در ورای این رکود و ورشکستگی پیاپی کارخانه هاست. کارگران به افسار زیر طبقه سقوط خواهند کرد... ازین پس میلیون ها یقه آبی خود را بازنده مناسبات جدید می پندارند. طی چند ماه گذشته تمامی اخبار دال بر شکل گیری گسترده اعتراضات یقه آبی ها دارد... تحرکات آبی ها بدون شک متعصبانه است. تنها مچ بند سبز نیست که جای خود را به یقه های آبی می دهد. انگیزه اصلی این حرکت خودجوش نگرانی از گرسنگی خانواده و شیرخشک فرزند نوزاد و اجاره مسکن آخر ماه و ادامه تحصیل فرزند و درمان همسر است. هر نفر که بی کار می شود با خود حداقل ۴ نفر را به زیر خط فقر می برد... یقه سفیدها ولی نعمت اند. یک صبح تا ظهر تعطیلی بازار طلا در اعتراض به قانون مالیات بر ارزش افزوده؛ برای ملغا شدن آن به دست رئیس جمهور کفایت می کند. باید از خلصه پر اندوه سبز خارج شد و بیش تر نگران خروش آبی ها و سیاهی فقر و قرمزی فساد بود. اعتراضات آبی به سادگی قابل مهار نخواهد بود."

موتور این تحلیل و مشابه آن بی شک به صور گوناگون در اتاق های فکر حاکمیت با مشاوره امثال سریع القلم و نقیب زاده باز و بسته شده و برای تعویض به هنگام لنت ها و تضمین ترمزها به خصوص در تند پیچ ها تمرین های لازم صورت گرفته است. در نتیجه خلاف طغیان غیر منتظره رهبران خیزش سبز و حیرت ستراژیست های حاکمیت از راه پیمائی های میلیونی پسانتخاباتی سبزه ها؛ این بار به سختی می توان از غافلگیری نیروهای پولیسی و امنیتی حکومت سخن گفت. آن چه که غیر منتظره به نظر می رسد دست کم از سه مؤلفه برخوردار است. نخست این که با وجود فعالیت بخش کارگری سبزه ها و همکاری "مشروط" سوسیال دموکرات ها با آنان به منظور پیشگیری از "انقلاب کلنگی" و "سوریه ئی شدن ایران" - که در دو انتخاب روحانی به وضوح خودنمایی کرد- عبور خیزش مردم بی لبخند از این جریان غیرمنتظره به نظر می رسد. این امر با توجه به متشتت بودن اعتراضات همیشه در جریان کارگری و بی بهرگی جنبش از تشکل های مستقل و سراسری سخت قابل تأمل است.

یک روز قبل از آغاز اعتراضات در مشهد و نیشابور، اکسیون محدود اعتراض به تداوم زندانی شدن رضا شهبانی در مقابل وزارت کار با اقتدار مطلق پولیس سرکوب شده بود. روز روشن. در پر ترددترین خیابان پایتخت و در برابر دیدگان عابران بی طرف! حال آن که کم تر از ۴۸ ساعت بعد همین خیابان زیر پای پولیس داغ شده بود! به هر حال نکته مهم این است که تحقیقاً در تمام اعتراضات چند روز اخیر حتی یک بار پرچمی در یاری خواستن از "یا حسین - میرحسین" بلند نشده است. پنداری که زمان عبور از **انتلاف های نا بجای طبقاتی** فرا رسیده است. مضاف به این که برای نخستین بار در تاریخ جنبش های اعتراضی این کهن بوم و بر، هیچ صدای ایدئولوژیک مذهب مدار از هیچ کجا برنخاسته است. در نتیجه مهار این اعتراضات خلاف سبزه ها از طریق بازگشت به "یک دوره طلایی" و از مسیر "اجرای بی تنازل قانون اساسی" ممکن نخواهد شد. دست و پای زدن اخیر سران جنبش ملی اسلامی - به خصوص طیف ملی مذهبی - و برخی از "چپ" های پشیمان جمهوری خواه به منظور تبریئه اصلاح طلبان و به طور مشخص بیرون کشیدن گریبان دولت روحانی از چنگ مردم بی لبخند و معطوف کردن همه "گرفتاری ها" به هسته سخت و اتوریتین قدرت، حرکتی مبتدل و سخیف است که شکوه مبارزه را به ابتذال می کشد. خیزش مردم بی لبخند با امضای پررنگ پلاتفرم "اصلاح طلب، اصولگرا - دیگه تمومه ماجرا" فقط محمد خاتمی و نوچه هایش را زیر نگرفته است، این جنبش "چپ" های خجول حامی اصلاح طلبان را نیز له کرده است.

دوم این که خلاف همیشه که خیابان های تهران و شهرهای بزرگ مرکز جنبش های اعتراضی بود این بار خیزش مردم بی لبخند از شهرهای دور افتاده و حاشیه ئی به رخ حاکمیت سرمایه پنجه کشیده است. اینک همگان مختصات جغرافیائی "ملایر و دورود و تاکستان و قهدریجان و کنگاور و شاهین شهر" را جست و جو می کنند. حالا دیگر مردم شهرهای حاشیه ئی و فراموش شده ای که حتی یک بار نیز کلاه شان کنار برج میلاد و جردن و نیلوران نیفتاده است،

خود را به بازی بزرگان تحمیل کرده اند. این مؤلفه اگر چه مؤید سراسری بودن جنبش و به این مفهوم مثبت است اما باید توجه داشت که تکلیف نهائی نبرد دو اردوی کار – سرمایه در مراکز صنعتی بزرگ و کلان شهرها تعیین می شود. استمرار خیزش و عروج آن به یک جنبش اجتماعی دارای شناسنامه تعریف شده، بی گمان این شهرها را نیز به میدان خواهد کشید.

مؤلفه سوم سرعت بی بدیل همه گیر شدن خیزش از شرقی ترین استان کشور – خراسان – به استان های غربی – خرم آباد و لرستان – است. در حالی که رسانه های جریان اصلی با تمام توان زور می زنند تا از طریق تحلیل های مهمل اعضای شناخته شده جنبش ملی اسلامی موتور محرکه طبقه اصلی در گیر را فرعی نشان دهند و شعارهای ارتجاعی معطوف به ناسیونالیسم و هواخواهی از سلطنت پهلوی را عمده کنند و در حالی که بنا به دلایل قابل فهم حضور چپ در متن خیزش ملموس اما کم رنگ است و در حالی که شکل خود به خودی خیزش بر صورت مندی های سازمان یافتگی می چربد به سختی می توان بیراهه هائی را نشان داد که مردم بی لبخند به آن غلتیده باشند.

گفتیم که جنبش ها را بر مبنای طبقات درگیر، انگیزه ها و جهت گیری های طبقاتی ارزیابی می کنند. شکی نیست که شعارها و پرچم ها می توانند مؤید و راهنمای بخشی از این سمت گیری ها باشند؛ اما عامل تعیین کننده پیش روی و فروپاشی جنبش ها نه شعارها بل که سطح سازمان یافتگی، تحزب و شرایط اجتماعی ناشی از به هم خوردن توازن قوا و البته طبقات درگیر هستند. رفقای بدست نسبت به شعارهای ارتجاعی و ناسیونالیستی و سلطنت طلبانه ابراز نگرانی کرده و به تناسب فهم سیاسی و برداشت خود نکاتی را مطرح کرده اند. واقعیت این است که بخشی از این شعارها – فی المثل "نه غزه نه لبنان...." ؛ "سوریه رو رها کن...."؛ "جمهوری ایرانی...." و مشابه – از رسوبات خرد بورژوازی خیزش سبز به شمار می روند. اما همان طور که مردم بی لبخند از رهبران سیاسی آن خیزش عبور کرده اند؛ شک نباید داشت که در صورت استمرار و کشیده شدن پای بخش های بیشتری از طبقه کارگر این رسوبات و آلاینده ها نیز جارو خواهد شد. کمالین که نظریه پردازان فرومایه "آرکانیسم ایرانی" و "اندیشه سیاسی ایران شهری" نیز به سرعت برق به سرداب های تخت جمشید منگنه خواهند شد! راه دست یابی به نیازهای معطوف به "نان و کار و آزادی" از هر کوچه پس کوچه ای بگذرد بی شک از مسیر منحنی "انحطاط شناسان" نخواهد گذشت. مضاف به این که خود این "استادان محترم" نیز هرگز مدعای همدلی با جنبش گرسنگان نداشته اند و تداوم حیات خود را در تعارض با این جنبش یافته اند.

سرشاخ شدن با نویسندگان و نظریه پردازان جنبش پاپتی ها – که همیشه چپ های سوسیالیست بوده اند- و "تروریست" خواندن آنان در همین راستا جاسازی تواند شد. البته حکومت نیز از طریق ادبیات و سینما عملاً در کنار ایشان ایستاده است. زدن تقی شهرام به موازات پروار کردن امثال جواد طباطبائی را در چنین متنی باید خواند. در نتیجه شعارهای شاه دوستانه متأثر از رویکردهای هدایت شده حاکمیت نیز هست. با این حال همان طور که من در مقاله مبسوط "حافظه تاریخی ما و اعلیحضرت آنان / امکان قدرت گیری سلطنت طلبان" با استدلال و دقت کافی بررسی ام، نگرانی از عروج این جریان ارتجاعی کاملاً بلاوجه است.

جنبش ها با مقاله و نظریه و شعار و اعلام موضع شکل نمی گیرند. جنبش ها بنا بر ماهیت طبقاتی و دینامیسم طبقات درگیر دست به نظریه ها و شعارها می برند و پرچم های خود را بر می افرازند. چنین امری به مفهوم کنار نشستن و مداخله نکردن چپ نیست. به هیچ وجه نیست. مطلقاً نیست. بی شک شناخت و تفسیر جهان و به تبع آن اتخاذ ستراتیژی مناسب سیاسی و طرح شعارهای مطلوب و منطبق بر مطالبات جنبش از وظایف تعریف شده چپ سوسیالیست است – درست مانند رویکرد دقیق و به هنگام لنین در "تزه های اپریل" - اما نکته پیداست که مسؤولیت

اصلی این چپ سازماندهی خیزش مردم بی لبخند است. مردمی که در طول بیش از چهل سال حاکمیت نئولیبرالیسم و تحقق ستراتیژی تاجریستی " تنها فرد مهم است" به طرز شگفت ناکمی منفرد شده اند.

سوم. رادیکالیسم ذهنی مخرب!

خیزش مردم بی لبخند به نحو عجیبی و بسیار زودتر از حد موعود رادیکال شده و دست به ریشه برده است. بنا به گزارش رسانه های دولتی تا غروب چهارشنبه (سیزدهم دی) دست کم بیست و یک نفر کشته شده اند. من بارها گفته و نوشته ام که بلشویک ها با کم تر از بیست کشته از هارترین بورژوازی دوران خود خلع ید کردند و این مهم بی شک از هنر و توانمندی های بی نظیر آنان سرچشمه گرفته بود. سخت می توان پذیرفت که حتا خشن ترین حکومت ها نیز بتوانند به روی جنبش های میلیونی آتش بکشایند. با وجود بعضی احساسات خشمگینانه قابل فهم مسأله بسیار مهم این است که در حال حاضر باید به شدت از تعرض به اماکن دولتی و نهادهای نظامی و پولیسی امتناع ورزید. طرح چنین مقوله ای به هیچ وجه به معنای همراهی نگارنده با "جنبش ها و انقلاب های" موسوم به "مسالمت آمیز و رنگی و مخملی" و "ضدخسونت" نیست. برداشت غلط از لحظه حال خیزش و مخدوش کردن لوازم آن با ضرورت های متأثر از قیام و به تبع آن حمله احتمالی به مراکز نظامی و پولیسی دست آنان را برای آتش گشودن به روی مردم بی سلاح باز خواهد کرد.

اتخاذ برنامه هوشمندانه معطوف به سازماندهی توده ها و جذب حتا ده نفر به مراتب ارزشمندتر از تسخیر فلان کلانتری است. کسانی چنین تحلیلی را محافظه کارانه خوانده و به آن خندیده اند. این خنده ها باد هواست! هر خیزشی درست مانند یک تیم فوتبالی در لحظاتی از مسابقه حمله می کند، زمانی برای حفظ نتیجه به قالب دفاع می رود و زمانی دیگر برای شروع نیمه دوم از نظرها ظاهراً محو می شود. پیش روی؛ تأمل و گاه عقب نشینی منطق مبارزه طبقاتی است. آنانی که در شرایط نابرابر تیم را به یورش کور و بی برنامه فرا می خوانند از افسردگی و انفعال طولانی بعد از یک شکست سنگین بی خبراند!

از سوی دیگر سخنگویان جناح "چپ" جنبش ملی اسلامی طرح برخی شعارها را "تند روی" خوانده و نسبت به آن هشدار داده اند. واضح است که بخشی از شعارهای هر جنبشی - که در ابتدای شکل گیری جنبش "تند و رادیکال" جلوه می کند- مؤید هدف نهائی و حامل ستراتیژی بلند مدت و کلان است که تنها در مسیر استمرار جنبش و عبور از تند پیچ های سخت و گذار از گردنه ها تحقق پذیر است. با این حال برای آن جوان بیکاری که در سی سالگی برای هزار تومن ناگزیر دست طلب به سوی خانواده دراز می کند و برای آن خانوار کارگری که ذخیره اندک سال ها کار و مشقت خود را در کیسه یک سری بانک دار فاسد رانت خوار بر باد رفته می ببند و بعد از یک سال التماس به فلان رئیس شعبه و بهمان نماینده مجلس و نامه و تومار و پلاکارد برای بانک مرکزی و دولت و غیره تازه از فلان "مسئول و مقام آگاه" می شنود که "بی جا کردی رفتی دنبال سود سی درصد".... این "توصیه های ایمنی" که فلان شعار "تند" است بیش از حد به هشدار و اعظان مانسته است. آخر نمی شود که یک دولت ثروتمند در برابر این حجم شگفت ناک فقر و بیکاری و نابرابری هیچ مسؤلیت عملی به عهده نگیرد و در عین حال از مردم مستأصل انتظار داشته باشد در خانه های زلزله زده شان "بتمرگند" و شاهد تخصیص حجم قابل توجهی از بودجه به این و آن نهاد مذهبی و ایدئولوژیک باشند که از قضاء در نتیجه عملکرد آنان "مردم از همان خدا و پیغمبر سنتی زمان طاغوت نیز بریده اند!!" باری مستقل از هدف گیری شعارهای "تند" و تفاوت های حقوقی دو مؤلفه "قهر و خسونت" و مستقل از این که "قهر انقلابی" فقط در شرایط انقلابی راهگشای جنبش هاست و مستقل از این که اعتراضات اخیر هنوز تا حد یک جنبش منسجم ارتقاء نیافته سخن

گفتن از قیام و دست بردن به حربه قهر یک ماجراجویی کودکانه است. (رک به لنین "اندرز شخص غائب" نیز "مارکسیسم و قیام")

برخورد خشن و قهر آمیز پولیس با مردم معترض – که اصلاح طلبان از تأخیر آن ناشکیبائی می کنند و لیبرال ها "گناه" آن را به گردن "اغتتاشگران" می اندازند- امری "عادی" است. به خشونت کشیده شدن خیزش در شرایط کنونی تعداد قابل ملاحظه ای از مردم بی لخبند را به خانه خواهد فرستاد و در ادامه خیزش را به صورت دسته های کوچک و سخت آسیب پذیر به شکست زودرس خواهد کشید و چیزی جز یأس و سرخوردگی به دنبال نخواهد داشت. تنها در صورت استمرار خیزش است که امکان شکل بندی شوراهای مردمی محلات فراهم خواهد شد و زمینه برای پیوستن بخش های محافظه کار مردم تهی دست بسترسازی خواهد گردید.

به شکل کلی و در هر برهه ای از اعتراضات مردمی، در هر کجای دنیای نکبت زده خیابان بدون حمایت کارخانه قادر نخواهد بود مدت طولانی مسؤولیت پیش روی جنبش را به دوش بکشد. پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ مرون ملحق شدن مراکز تولیدی و به ویژه کارگران نفت به جنبش اعتراضی ضد سلطنت بود. کسانی که از راه دور و نزدیک فرمان حمله به مراکز نظامی و بانک ها و ادارات دولتی را صادر می کنند به تعبیر لنین "فرماندهان جنایت کاری هستند که به نحوی زود رس به سربازان خود فرمان حمله می دهند و آنان را به قتل گاه می برند." **رادیکال بودن و "دست به ریشه بردن" به معنای تهییج ذهنی مردم به منظور گلاویز شدن با پولیس تا بن دندان مسلح نیست.**

نباید اجازه داد که جریان های "رژیم چنجی" و "استشهادی" نظیر سازمان مجاهدین خلق در پیشانی خیزش قرار گیرند. طی سال های مدید این سازمان از طریق تبدیل شدن به میلیشای نوکان ها و مزدوری دولت های ارتجاعی منطقه عملاً به اردوی ارتجاع پیوسته است. این سازمان از کشته شدن مردم بی لخبند با گشاده دستی سخاوتمندانه استقبال می کند و راه ورود به جنبش را از طریق "کشته شدن" و "کشتن" پی می گیرد. مسأله مطلقاً این نیست که متعرضان به پایگاه های پولیس و کشته شدگان با کدام انگیزه دست به چنان کاری زده اند و مطابق مدعای حکومت از اعضاء و هواداران این سازمان بوده اند یا نه! اساساً ورود به چنین مؤلفه هائی همیشه از حوزه صلاحیت هر تحلیل سیاسی بیرون است. مسأله این است که خلاف رؤیاهای "اشرف نشان" های "قهرمان" مردم فرودست برای بهبود سطح معاش خود مبارزه می کنند و کم ترین منافع و رغبتی به "شهید اشرف نشان شدن" ندارند.

نباید وارد این بازی شد. در خیزش های خود به خودی امکان دخالت همه گروه های ذینفع اجتماعی یک مقوله بدیهی و شناخته شده است. این که در خیزش مردم بی لخبند افرادی از میلیشای رجوی – بولتون دخالت دارند یا نه بر نگارنده دانسته نیست اما مقابله با میلیتاریزه کردن جنبش در شرایط کنونی و ایستادگی در برابر افراد ماجراجو از اولویت های مبرم نیروهای ترقی خواه است.

چهارم. سیمای ناگزیر آینده!

ادعای روحانی مبنی بر این که "متوسط وضع مردم ایران از همه جای جهان بهتر است" و مستند کردن این ادعا به "رشد ۶ درصدی" متکی به فروش نفت از بیخ و بن با شواهد مادی و واقعی حاکم بر زندگی مردم متفاوت و مخالف است. همچنین طرح این مقوله که دو سوم بودجه (دویست هزار میلیارد تومان از سیصد و شصت هزار میلیارد تومان) در اختیار دولت نیست به هیچ عنوان نمی تواند بهانه ای برای گریز از پاسخگوئی و دلیلی برای ناتوانی از تأمین حداقل نیازهای یک زندگی شرافتمندانه باشد و تعرض به زندگی فرودستان را توجیه کند. ولع دولت برای جبران کسری بودجه

خود از طریق حذف یارانه ها و افزایش پنجاه درصدی بهای حامل های انرژی در حالی صورت می بندد که قرار است دستمزد کارگران حداکثر ده درصد افزایش یابد.

متمم کردن رقیب اصولگرا به ترغیب مردم به منظور اعتراض به گرانی و بی کاری یک فرار به جلوی آشکار است. هیچ طرح و برنامه مشخصی برای ایجاد اشتغال و افزایش سطح معیشت مردم زحمتکش در برنامه های دولت نتولیرال دیده نمی شود. در حالی که فی الحال مطالبه اصلی مردم بی لیبخند رفاه و معاش (نان و کار) است و مقولاتی همچون "رفع حصر" به تقابل های دو جناح ارجاع شده است، روحانی برای بازگشت به "شور و شوق" کاذب و هیستریک دوران انتخابات و استمالت از "خرده بورژواهای" تی تیش مامانی "پشیمان هستیم" به ماجرای "ستاره دار شدن" دانشجویان تاخته و برای چندمین بار یادآور شده که "وعده های انتخاباتی خود را فراموش نکرده است!"

احتمالاً اگر تغییری در صف بندی های سیاسی موجود رخ ندهد جناب روحانی در واپسین روزهای خرداد[جوزا] ۱۴۰۰ نیز مجدداً از "فراموش نکردن وعده های انتخاباتی" خود یاد خواهد کرد و حل مشکلات اقتصادی مردم را به "صد روز" آینده ارجاع خواهد داد!! از این طنز سیاه که بگذریم دولت برای مهار خیزش مردم بی لیبخند دو راه در پیش دارد. راه نخست همانی است که در دومین موضع گیری جناب روحانی نیز آمده است. "برخورد قهر آمیز با اقلیت معترض!" در چنین شرایطی و زمانی که جناب روحانی عصبی می شود به کل فراموش می کند که قرار بوده است ایشان "دکتر حقوق دان" باشند " نه سرهنگ خلبان گاز انبری!" اما واقعیت این است که آن ادعا فقط تاریخ مصرف تبلیغاتی برای اخذ رأی داشت. جناب روحانی از این موقعیت عبور کرده و به دوران "سرهنگی" باز گشته است! این ادعا که مردم بی لیبخند "اقلیت هستند یا اکثریت" با یک جست و جوی ساده در کمیت سی تا پنجاه درصدی مردمی که زیر خط فقر زندگی می کنند قابل اثبات یا انکار است. با مراجعه به منابع خبری رسمی حکومتی! همان دوازده میلیون "ناقابلی" که به قول علی ربیعی شب ها گرسنه می خوابند و دچار سوءتغذیه هستند. فعلاً مهم نیست که چه تعداد از بی کاران و بی کار شدگان و گرسنگان محتاج نان شب و کارتون خوابان و حاشیه نشینان و مال باختگان و توسری خوردگان به مردم بی لیبخند حاضر در خیابان پیوسته اند! مسأله به سادگی این است که مطالبات اولیه و بدیهی این اکثریت مطلق با پولیس و سرکوب پاسخ نخواهد گرفت و حتا اگر چنین روشی بتواند این آتش را خاموش کند مثل روز روشن است که در آینده چندان دور از جای دیگری شعله ور خواهد کرد. این دیگر برجام نیست که با ترفندهای دیپلماتیک به فرجام برسد.

راه دیگر و البته روش معقولانه و خوش بینانه فرا روی سرمایه داری ایران رفرم است. افزایش دستمزدها به مرز حداقلی سه و نیم میلیون تومان و پرداخت بیمه بیکاری مکفا به همه بیکار شدگان و بیکاران؛ به رسمیت شناختن حق ایجاد تشکل های مستقل کارگری و جبران خسارت مال باختگان در کنار باز کردن فضای سیاسی یک انتخاب ناگزیر است. یک عقب نشینی آشکار. چیزی در حد "صدای انقلاب شما را شنیدیم!" و البته چیزی تو مایه های رفرم های مشابه و تحمیل شده به شاه در برهه تغییر دولت از آموزگار به شریف امامی! خود روحانی در کنار وزیر کار – که به تجربه "غنی" قلع و قمع جنبش کارگری مجهز است- به همراه "استادان" عضو اتاق های فکر کم و بیش به نتایج احتمالی چنین رفرم هایی اشراف دارند. مضاف به این که از عواقب "خطرناک" بحران های ناشی از بیکاری نیز آگاه هستند. چنان که روحانی در دومین موضع گیری خود در ملاقات با نمایندگان مجلس شورای اسلامی مطرح کرده است.

با این حال و به شهادت همه شواهد و از جمله بودجه انقباضی سال ۹۷ هیچ افقی به منظور اتخاذ سیاست های رفرمیستی مشاهده نمی شود. خلاف نظریه پردازان کینزین اروپائی که بورژوازی خودی را مجاب کردند در تقابل با پیش روی جنبش کارگری و برای فرار از انقلاب سوسیالیستی به دولت رفاه تمکین کند، ساختار بورژوازی ایران و

غالب کشورهای "جهان سوم" با چنان ولعی برای به جیب زدن همه "ارزش اضافه" عجین شده است که به سادگی تسلیم فرم های مؤثر و مستمر نخواهد شد. این بورژوازی زمانی فرم را خواهد پذیرفت که قطار انقلاب به حرکت در آمده است. در چنین شرایطی هر درجه از فرم به همان اندازه بر سرعت قطار خواهد افزود. راه سومی در کار نیست. در حالی که برای نخستین بار در ساحت سیاسی کشور جبهه سومی بر فراز دو جناح بورژوازی حاکم شکل بسته است بسیار دور به نظر می رسد که حاکمیت ایران برای خروج از بحران در مسیر پاسخ به مطالبات این جبهه قرار بگیرد!

پنجم. فراز و فرودها!

تداوم خیزش مردم بی لبخند در مسیر کنونی بسیار دور و از نظر نگارنده نامحتمل است. بدون یک درجه مشخص از سازماندهی آن هم در جامعه تکه پاره شده ما انتظار استمرار چنین خیزش هائی بیش از حد خوش بینانه است. شکی نیست که جنبش ها در روند پیشروی، نهادها و تشکل ها و شوراهای مورد نیاز خود را نیز می سازند. اما این درجه از پیشروی مستلزم برخورداری از میزان مشخص سازمان یافتگی و رهبری است. از سال ۱۹۷۳ و متعاقب کودتای پینوشه و عملیاتی شدن تزارهای مکتب شیکاگو و حاکمیت اقتصاد سیاسی نئولیبرال جهان شاهد خیل وسیعی از شورش های گرسنگان بوده است. مهم ترین دلیل به فرجام مطلوب نرسیدن این شورش ها بی بهره گی از تحزب و سازمان یافتگی انقلابی بوده است. عقب نشینی موقت و تا اطلاع ثانوی خیزش مردم بی لبخند خلاف خزعبلات سرهم بندی شده عطاالله مهاجرانی ناشی از بی ریشگی آن نیست. بی ریشه جریان متبوع جناب مهاجرانی (کارگزاران سازندگی) است که انگل وار، از بالای سر مردم، متکی به یک سری سیاست باز فاسد و رانتخوار حرفه ئی از قبیل غلامحسین کرباسچی مثل قارچ روئیده است و صرفاً در آستانه هر انتخاباتی برای کسب سهمیه از "سفره انقلاب" سر و کله اش پیدا می شود و به محض سهیم شدن در قدرت حتا به اندازه یک دکل نفتی برای آقا زاده و البته کسب بورسیه از دربار سعودی گورش را گم می کند. جریانی که با نمادهای باقی مانده از "سردار سازندگی مرحوم" خود پرچم دار نئولیبرالیسم وطنی نیز به شمار می رود. عبور خیزش مردم بی لبخند از روی لاشه متعفن این باند تبهکار سرمایه داری معاصر ایران را باید به فال نیک گرفت.

بعد از تحریر!

سبزه ها و سلبریتی ها و فوتبالیست های میلیاردی و هنرمندان معتدل و سینماگران "ویولت فینگر" برنده اسکار و زنان خرپول فاتح فضاء و برندگان مراسم ویژه حراج تابستانی تابلوهای سهراب سپهری و گالری سازان دوران پسایانسه گی و مجموعه داران خیر "گوهران" و سردبیران و مدیران مسؤول مجلات بی طرف فرهنگی و ویژه نامه های تخصصی شعر و سازندگان کلینیک های مجاز و با تخفیف جراحی دماغ و افزایش حجم سینه و باسن مطابق الگوی کیم کارداشیان و کلکسیونرهای الماس طرفدار سلفی گرفتن با کودکان کار و حامیان "کار آفرین قشر کارگر" و زلزله زده و سارقان قصاب سرود آفتابکاران؛ دست در دست سمپات های جنبش های گذار مسالمت آمیز به دموکراسی و سینه چاکان جامعه مدنی ژلاتینی آنتی گرامشی و فرمانداران جلاد جامعه شناس شده و پونز به داستان مشروطه خواه و دارندگان ویتترین جوایز میلیون دلاری میلنون فریدمن و لخ و السا و واتسلاو هاول و فروشنندگان جنبش کارگری به نهادهای امپریالیستی و مدافعان سینه چاک حقوق بشر به شیوه تیرباران چائوشسکو و.... در نتیجه نخستین موج کوتاه خیزش مردم بی لبخند "گیم اور" شده اند. همه با هم! - چهارشنبه ۱۳ دی ماه [جدی] ۱۳۹۶